

گماشتگان بیگانه ها در افغانستان

نوشته هموطن گرامی ((دکتور فقیر چند چندیوک)) را خواندم. ایشان واقعیت های تلخ از روزگار حاکمیت نیم بند تنظیم های از خودکش بیگانه پرست بر سرنوشت مردم افغانستان و بخصوص کابل را بیان داشته اند و اینکه این نابخردان تاریخ بر روزگار هموطنان شریف اهل هنود ما چه آوردند و چها نبود که نکردند و..... خدمت این هم وطن گرامی باید عرض کرد اینکه، این جنگ اوران بی سرو پا روزگار سیاهیکه بر سرنوشت هموطنان مظلوم ما بزور تنگ حاکم شده بودند، بر هیچ کس رحم نکردند. نه بر هندو و نه هم بر مسلمان. این اوباشان فرستاده شده از بیرون دمار از روزگار مردم بدر آوردند، کابل زیبا را به ویرانه غم انگیزی میدل ساختند و جوی های از خون هموطنان شان جاری ساختند. کشتند و بستند و شکستند و بردند و خردند. نه بر زن رحم کردند و نه بر مرد و نه هم به طفل و.....

اگر اندکی به عقب برگردیم خواهیم دید که در زمان اشغال افغانستان بوسیله اشغالگران روسی و در زمانیکه جنگ رهایی بخش ملی و مقاومت ملی در افغانستان به اوج خود رسیده بود، کشور های همسایه در تبابی با قدرت های منطقه و کشور های عربی، جنگ خود جوش و ملی و میهنی مردم آزاده افغانستان را به کجراه کشانیده و آن جنگ آزادیبخش را از مسیر اصلی آن منحرف ساختند و با خرید چند فرد معلوم الحال مبارزه منسجم مردم آزاده افغانستان را پارچه پارچه نموده و در پاکستان هشت حزب و تنظیم را اساس گذاشتند و در ایران هم نو (۹) حزب و گروه و دسته دیگر. در مرحله بعدی این احزاب و گروه ها و تنظیم ها را بجان هم انداخته و خود به نظاره نشستند. مقامات مسوول امریکائی که فرصت خوبی بدست آورده بودند، در صدد آن برآمدند تا انتقام شکست خود را ویتنام را از روسها بگیرند، در صدد آن شدند تا هرچه بیشتر جنگ افغان _ روس به درازا کشیده شود و عساکر روسی و ارتش سرخ هرچه بیشتر در باطلاق افغانستان فرو روند و.....

ایران و پاکستان هم فرصت مناسبی گیر آورده بودند و با تمام امکانات در صدد استخدام نوکران گوش بفرمان خویش بودند. همان بود که احزاب و تنظیم های فروخته شده در آن کشورها بوجود آورده شد و یک طبقه خاصی از افراد وابسته به آنها زیر تربیه و تعلیم گرفته شده و در جریان بیشتر از یک دهه کاملاً مغز شوئی گردیده و آماده خدمت به اربابان خارجی خود شدند. در فردای سقوط حکومت نجیب با یک توطئه خاینانه، همین افراد مغز شوئی گردیده با رهبران فروخته شده شان به کابل هجوم آوردند و آنچه نباید اتفاق می افتاد، صورت گرفت. مردم افغانستان هرگز منتظر چنین عملکردی از آنها را نداشتند چون از عمق ماهیت ارتجاعی و نوکرمنش این احزاب و تنظیم ها بعد کافی با اطلاع بوده و صرف به ظاهر آنها فریب خورده و مفتون شعار های میان خالی شان گردیده بودند و از طرف دیگر مردم رنجدیده و دربند افغانستان از جور و ظلم و ستم بی حد و حصر تجاوزگران روسی و نوکران خلقی _ پرچمی شان به مرگ خود راضی بودند و از هر تغییری استقبال میکردند. چنان بود که با سقوط رژیم نجیب، مردم مشتاقانه به استقبال تازه واردین که بنام اسلام و آزادی و بنام مجاهد و فاتح وارد کابل گردیده بودند، رفتند و اما با افراد بی بند و بار و وحشی صفتی روبرو گردیدند که چشمان سرمه کرده شان را خون گرفته بود و تشنه به خون بودند. این افراد، همان مجاهدین واقعی و مبارزین ملی نبودند که در شهرها و دهات و قریه جات افغانستان، مردم دیده بودند و به نام شان افتخار میکردند. آنهایی نبودند که همچون کوه مقاوم بوده و در مقابل مردم خود چون موم نرم. آنهایی نبودند که مردانه و بیباک می رزمیدند و جان های شیرین شانرا سپر مردم ساخته بودند. نه هموطن زمانیکه رژیم نجیب طی یک توطئه خانانانه رو به زوال میرفت و در آستانه از هم پاشی بود، همسایگان طماع نوکرمنش ترین افراد زرخیز خویش را که سالها تحت تربیه گرفته و برای روز مبادا در اختیار خود داشتند، به افغانستان گسیل داشتند. مجاهدین واقعی و مبارزین ملی افغانستان یا در جبهات داغ نبرد با متجاوزین روسی و نوکران خلقی _ پرچمی شان جام شهادت نوشیده بودند و یا هم معلول و معیوب در گوشه ای تنهایی خویش بسر میبردند و آن عده ای که از این جهاد بزرگ سرافراز جان سالم بدر برده بودند، با سقوط رژیم نجیب سلاح بر زمین گذاشته به خانه های گلین خویش برگشته و یا هم به خیمه های محقر فامیل های مهاجر شان پیوسته بودند، چون جهاد را خاتمه یافته اعلان کرده بودند. و اما آنهایی که به کابل هجوم آوردند و سر تقسیم با هم جنگیدند، افراد لالابالی و فروخته شده و مغز شوئی شده ای بودند که به منظور چور و چپاول و قتل و کشتار به پایتخت ریخته و در صدد تجزیه کشور بودند. همه احزاب و تنظیم ها با افراد وابسته شان در جنایت عظیم ای که در کابل و دیگر نقاط کشور براه انداخته بودند، مساویانه سهیم اند. تخریب کابل، کشتار و قتل عام بیش از شصت و پنج (۶۵) هزار افغان بیگانه در کابل، تجاوز به زن و فرزند مردم و هزار و یک جنایت و رزالت دیگر همه و همه حساب شده صورت گرفته است. در گذشته ها و در زمان جنگ مقدس افغان _ روس هرگز سابقه نداشته است که مجاهدین واقعی و مبارزین ملی افغان به فرق انسانی میخ کوبیده باشند (حتی در حق عساکر اسیر روسی). هرگز و هرگز کسی از رقص مرده و رقص زنده چیزی نه شنیده و نه دیده بود. (حتی با اسرا روسی هم چنان معامله ای صورت نگرفته بود). هرگز و هیچگاهی گوش و بینی انسانی بریده نشده بود. هرگز به زنان حامله تجاوز نشده بود. هیچگاهی به زنان بی کس و بیچاره مرستون دسته جمعی

تجاوز نشده بود. زن نکاحی مردم را کسی بزور تفنگ از خانه و کاشانه اش و از کنار همسرش نه ربوده بود و.... اگر این سلسله را ادامه دهیم مثنوی هفتاد من کاغذ بکار است.

هموطن گرامی! ببینید که این جنایت کاران در حق مسلمان چها نبود که نکردند. این گماشتگان اجنبی در حق هموطنان مظلوم من و تو بدون کوچکترین تفکیک در سن و سال و جنس و دین و مذهب و قوم و قبیله بدترین ناروا ها را روا داشتند. شما شمه ای از جنایات حزب وحدت اسلامی مزاری _ خلیلی را بیان داشته و مینویسید:

((.... تعدادی از پوسته های حزب وحدت اسلامی با فوتوهای خمینی و بیرق های ایران مزین شده و در دیوار ها و درهای این مناطق شعارهای مذهبی با خط درشت و بزرگ خطاطی شده بود...)). بلی شما کاملا درست میفرمائید. به این میگویند نوکر منشی و چاکر بیگانه و جاسوس و گماشته بیگانه و قراریکه گفته آمد، پاکستان نوکران خود را بکابل فرستاد و ایران جاسوسان بی مقدار خود را و وهابیان عرب هم نوکران خود را و چنان کردند که دستور گرفته بودند. این نوکرمنشی از همان زمان تا همین دقایق به اشکال مختلفی در جریان بوده و هرگز متوقف نگردیده است. امروز اگر سری به هرات باستان بزنید نمونه های وافری از مداخلات سیاسی - فرهنگی آخندهای بی همه چیز ایرانی را در سرتا سر هرات مشاهده خواهید کرد. اگر عمامه پوشان پوچ مغز ایرانی یک سرک را در هرات بازسازی میکنند، در هر قدم و هر مایل و هر کیلو متر آن جاده به صد ها لوحه ای بر میخورید که شعارهای آخندی در آنها نقش بسته است. از بنیاد امام گرفته تا ولی عصر و امام زمان و چه و چه. همین چند هفته پیش بود که این آخندک ها نمایشگاه کتاب را در هرات براه انداخته و به هزاران جلد کتاب های مذهبی و عقیدتی خویش را جهت تبلیغات مذهبی به هرات سرازیر نمودند و با وجود آنکه چندین جلد از آن کتاب ها را مقامات مسؤل هرات قبل از به نمایش گذاشته شدن، توقیف نموده و اجازه به نمایش گذاشتن آنها را ندادند، جاسوسان ایرانی که در صدد نفاق افگنی و تفرقه اندازی بین مردم شریف افغانستان اند، مخفیانه کتاب های مذکور را با وجود ممنوع الورد بودن آنها، به نمایش گذاشتند که باعث نفرت و انزجار مردم شریف هرات گردیده و سبب خشم مردم گردید. به این خبر بی بی سی توجه کنید: ((... فاروق حسینی، یک روحانی از اکثریت سنی مذهب شهر هرات، به بی بی سی گفت که شماری از بازدید کنندگان از نمایشگاه اختصاصی ایران، سه جلد کتاب را که به گفته او، حاوی مطالب توهین آمیز به مقدسات اهل سنت بوده، از آن نمایشگاه خریده و در اختیار او قرار داده اند.... او نام این کتاب ها را، "رازهای غم"، "خانه های معززون" (زندگی چهارده معصوم) و "بلبل بوستان حضرت مهدی" (حاوی متن سخنرانی های یک روحانی شیعه مذهب ایرانی به نام شیخ احمد کافی) عنوان کرد.... آقای سروری به بی بی سی گفت که در حدود شصت تا نود جلد کتاب حاوی مطالب توهین آمیز به خلفا و شخصیت های صدر اسلام، به منظور عرضه در نمایشگاه اختصاصی ایران وارد شده بود، اما هیات اعزامی ادارات اطلاعات و فرهنگ و امنیت ملی، آنها را در گمرک اسلام قلعه توقیف کردند....)). بلی هموطن مداخلات خزنده سیاسی - فرهنگی و عقیدتی آخندک های ایران به مراتب کشنده تر از مداخلات نظامی شان است. اگر دیروز حزب وحدت اسلامی را از ائتلاف چندین گروه و دسته مختلف بوجود آورده مسلح ساخته و بعد از مغز شوئی بجان مردم افغانستان انداختند و دمار از روزگار مردم بدرآوردند، امروز با شدت هرچه تمامتر به تجهیز و تمویل و تربیه ملیشیا های حزب وحدت مشغول بوده و رهبران فروخته شده شانرا از پارلمان گرفته تا معاونیت ریاست جمهوری افغانستان نصب نموده و به شدت هرچه بیشتر به تبلیغات مذهبی - فرهنگی شان در افغانستان مشغول هستند. شما بهتر میدانید که در مقابل مداخلات نظامی کشورهای خارجی، به سادگی میشود مقاومت کرد و آنرا خنثی نمود، اما در مقابل مداخلات خزنده فرهنگی، کار دشواری در پیش رو داریم. همین اکنون تا ثیرات این گونه مداخلات را میتوان به وفرت در تلویزیون های داخل کشور همه روز به تماشا نشست. اگر دیروز همین حزب وحدت اسلامی را که شما زره ای از کارروائی های شانرا بیان داشته اید و مردم مظلوم افغانستان و به خصوص اهالی شریف کابل، ظلم و ستم و زجر و شکنجه شانرا تا مغز استخوان خویش احساس نموده اند و قومندانان بی بند و بار و هرزه شان با موهای کشال و چهره های ترسناک و مخوف و نام های عجیب و غریب چون مارخور، بی خدا، چننه، دیوانه و.... درس های آموخته در قم و تهران و مشهد را یک به یک در افغانستان پیاده میکردند و با شدت شیوه های آخندی و فرهنگ آخندی را در کشور ما و شما در حال پیاده کردن بودند، امروز همان افراد با دریشی و کف و کالر و ریش های اصلاح شده از داخل پارلمان کشور و از درون قصر ریاست جمهوری گرفته تا والیان گماشته شده شان، زمینه مداخلات روز افزون آخند های ایرانی را در کشور ما آماده ساخته و فرهنگ آخندی را روزتا روز در سرزمین من و تو کسترش داده و به خیانت و جفا و جنایت همچنان مشغول اند. از زمان سقوط طالبان تا امروز، حکومت مرکزی قادر نگردیده است تا یک والی غیر وابسته به آخندهای جنایت گستر ایرانی را در ولایت باستانی هرات توظیف نماید. شما خود عمق فاجعه را درک خواهید کرد.

هموطن عزیز ((دکتور فقیر چند چندیوک))! شما هرگز فکر نکنید که جنایتکاران وحدتی و هم طبقان آخندی و اخوانی و طالبی شان به خاطر هندو بودن با هموطنان اهل هند ما ظلم روا داشته اند. آن جانیان شرف باخته روزگاری را بالای مسلمانان آوردند که قلم از نوشتن آن شرم دارد. جانیان حزب وحدت حتی به اعضای حزب شان هم رحم نکردند. توجه کنید به این گزارش ها: ((.... حزب وحدت با شکست بسیار بزرگی که دیده بود تقریباً در

حال نابود شدن بود و در این هنگام و با تردستی مامای بزرگوارتان آقای صادقی پروانی شما زعامت حزب وحدت را به عهده گرفتید. از این هنگام نبرد شما با طالبان آغاز شد و شما مجبور شدید که با دشمنان دیرروزتان هم پیمان شوید. هم پیمانی شما با شورای نظار برای مبارزه علیه طالبان، زمانی صورت گرفت که تا چند روز قبل از آن و در خصمانه ترین جنگ ها هزاران نفر به فتوا و دستور حزب شما قربانی شده بودند. شما تا چند روز قبل از وحدتتان با شورای نظار، رهبر آن را خائن ملی می دانستید اما به ناگاه احمد شاه مسعود برای تان شیر پنجشیر شد. آقای خلیلی اگر از چالاکي های سیاسی استفاده نکنید تمام مسؤولیت این دوره مستقیماً به عهده شماست. چون شما در حزب وحدت یک سیستم نظامی را ایجاد کرده بودید. از نظر شما اعضای شورای مرکزی حزب وحدت کلوخ های چشم دار بودند و حتی شما در گفتن این جمله اهانت آمیز نسبت به شورای تحت امرتان ملاحظه ای هم نداشتید و بارها این ترکیب وصفی را در مورد آنان به کار برده اید. برای اینکه بتوانید در مبارزه بی امانتان با طالبان استوار باشید، اردوی حزب را در اختیار افراد غیر قابل کنترل قرار دادید. به ناگاه دیوانه بودن و دیوانه شدن و دیوانه بازی افتخار شد. و پس از آن افسران حزب شما حتی سر از تبعیت شما نیز برداشتند و اینگونه شد که شما دستور دادید تا انجنیر شفیع (مشهور به شفیع دیوانه) را به قتل برسانند. حتماً یادتان هست آقای خلیلی که انجنیر شفیع، کسی که سال ها تحت امر شما و حزب شما و برای شما مبارزه کرده بود در حیاط حویلی شما در بامیان و درست زمانی که از ملاقات با شما خارج می شد و توسط سربازان و محافظان شما گلوله باران شد. شفیع در درون خانه شما در خون خود غلتید و گناه او هم این بود که دیوانه شده بود. البته در این دیوانگی خیلی ها سهم داشتند اما فقط شفیع تیرباران شد. بعد از این دیوانه کشی حتماً کشتار دوم را نیز به خاطر دارید. سید سرور که بعد از شفیع از اقتدار بالایی برخوردار بود مورد غضب شما قرار گرفت. نیروهای شما مقر سید سرور را در منطقه آجیگک بامیان محاصره کردند. سید سرور بی خبر از اینکه نیروهای حزب خودش او را محاصره کرده است به امور نظامی خود می اندیشید و تا از موضوع با خبر شد کار از کار گذشته بود. راستی در این حادثه اگر سید سرور گوش به فرمان نبود و جرم او دیوانگی بود چرا سی نفر از اعضای فامیل او را به قتل رساندید؟ نیروهای شما با خشونت تمام، منطقه آجیگک را با خون سرخ کرد. سید سرور به همراه ۳۰ تن از اعضای فامیل خود به قتل رسیدند. آقای خلیلی شما منکر این قتل هستید؟ احتمالاً این من بودم که این دره را خونین کردم. شاید شما در سفر تفریحی تشریف داشتید. شاید شما بعد از ختم ماجرا با خبر شدید. شاید این قتل عام نباشد چون تنها سی و یک نفر در آن کشته شده بود. نه ببخشید تنها سی نفر. چون سید سرور به حساب نفر نمی آمد و دیوانه بود. نه آقای خلیلی من مطمئن هستم که دامن مبارک شما از هر خونی پاک است. شاید قتل عام در دره آجیگک کار کلوخ های چشم دار بوده است و یا همانطور که گفتیم من این کار را من کرده باشم.

حادثه دیگری که باید آنرا برای تان یاد آوری کنم، سقوط طیارهٔ صدراعظم دولت در چرخش آقای ربانی، آقای غفورزی است. طیارهٔ حامل آقای غفورزی در میدان هوایی بامیان به خون نشست. هم شما و هم آقای ربانی بعد از ماجرا پیراهن سیاه پوشیدید. پشت صحنه این ماجرای غم انگیز اما چیز دیگری است. آقای ربانی و احمد شاه مسعود از حضور غفورزی چندان راضی نبودند. از طرف دیگر هاشمی و سجادی و مقصودی نیز از اعضای بلند رتبهٔ حزب وحدت برای شما چندان کلوخ های چشم دار نبودند. به همین دلیل باید به این جرم کشته می شدند. شما با دشمن دیرروز و دوست آنروزتان به یک تفاهم سیاه رسیدید. باید طیارهٔ حامل صدراعظم سقوط کند. نیروهای امنیتی شما و شورای نظار کار خود را به خوبی انجام دادند و طیاره در همان نقطه ای که باید سقوط می کرد، سقوط کرد. البته هیچ محکمه ای نمیتواند به دلیل سقوط این طیاره شما را محاکمه کند چون سند کافی وجود ندارد اما یک محکمه ای هست به نام وجدان که اگر شما آنرا به رسمیت بشناسید به محاکمه تان اقدام خواهد کرد.

کمک های مستقیم ایران، روسیه، هند و دیگران درد مالی شما را چاره نکرد. فکر تازه ای برای معامله فرمودید. حتماً سفر تاریخی تان به عربستان سعودی را به خاطر می آورید؟ در این سفر بامیان را با تمام سکنه اش به فروش رساندید. مردم غیور و قهرمان هزاره سالها بود که از حق خود دفاع میکردند. در مناطق هزاره جات (یا به قول شما هزارستان) طالبان نتوانست با تمام قدرت خود و با حمایت پاکستان حتی یک وجب پیش روی کند. شما از سفر تاریخی خود از عربستان سعودی که برگشتید ناگاه همه چیز تغییر کرد. اگر حرف مرا به عنوان سند قبول ندارید که حتماً چنین است شاید روزی مصاحبه قومندانان تحت امر شما در آن ایام منتشر شود. شما بامیان را با سکنه اش رها کردید و حتی دستور دادید که در صفوف اول نبرد، سربازان دست از جنگ بکشند. شما به ایران رفتید و خیلی های دیگر با طیارهٔ شما پایتان کشتل خود را به تهران رساندند. حزب وحدت برای بار دوم شکست خورد و شما عامل این شکست را توان بالای طالبان و سقوط مزار شریف عنوان کردید در حالی که به ادعای قومندانان شما بامیان برای سال ها نبرد با طالبان هم امکانات داشت و هم روحیه نبرد با طالبان در بین مردم وجود داشت و هم موقعیت جغرافیایی ساحات جنگی این کمک را به شما می کرد که جنگ را تا سال ها ادامه دهید بی آنکه طالبان بتواند حتی یک وجب از خاک هزاره جات را اشغال کند. پول این معامله کلان به جیب مبارک شما رفت و بلای آن به خانه مردم.

بازگشت شما به دره صوف به معنی از سرگیری نبرد مجدد با طالبان بود. دولت ایران همانطور که در بامیان شما را کمک میکرد (و به ربانی و دوستم در مزار و بدخشان) در دره صوف هم کمک های خود را دریغ نکرد. کمک های ایران به اضافه روسیه و هند و دیگران نتوانست قدرت از دست رفته را به شما باز گرداند. شما برای بازگشت به تاج و تخت تان در بامیان به یکاولنگ حمله کردید. این تهاجم بی آنکه تمام ابعاد آن مورد سنجش قرار گیرد، آغاز شد. شما توانستید یکاولنگ را تسخیر کنید. این خیر خوشی برای شما بود اما پس از فتح و ظفر، مردم عادی را به جرم همکاری با طالبان، سینه دیوار گذاشته و بدون محاکمه و تحقیق و تفتیش تیرباران کردید. شاید روزی مردم دیده یکاولنگ از دست مظالم شما لب به شکوه بازکنند اما غیر از آن اسناد زیادی از قتل و کشتار نیروهای تحت امر شما در این ساحه وجود دارد. شما بعد از این کشتار دوباره شکست خوردید. گو اینکه فقط برای کشتن مردم عادی یکاولنگ را فتح کرده بودید. طالبان اما این بار که یکاولنگ را فتح کردند تا توانستند قتل عام کردند. قتل عام آنان البته طالبانی بود. وحشت از رگ رگ کوچه های یکاولنگ می گذشت. حتی بچه های ۱۰ ساله را هم کنار دیوار می گذاشتند. از پیرمرد ۸۶ ساله تا بچه ۱۰ ساله همه به جرم هزاره بودن تیرباران شدند. راستی اگر طالبان آنها را به جرم هزاره بودن کشت ، شما آنها را به چه جرمی به قتل رساندید؟ از منظر دیگر باید شما سهمی را در این قتل عام به گردن بگیرید. این خیلی بی رحمانه است که شما از کنار آن ماجرای غم انگیز با دامن پاک به خانه بر گردید. نه ببخشید به قصر گلخانه. اگر شما در پلان های نظامی خود آن اشتباه بزرگ را مرتکب نمی شدید مردم یکاولنگ از سمت شما و از طرف طالبان قتل عام نمی شدند.

نه ببخشید حضرت استاد! دست و دامن شما پاک است. شما حکم هیچ قتلی را امضاء نکرده اید. این دشمنان مردم افغانستان هستند که به شما نسبت های دروغ می بندند. شاید این پاکستانی ها بوده اند که در هنگام تسخیر یکاولنگ توسط شما، مردم را به قتل رسانده اند. در قتل عام مردم توسط طالبان هم که شما گناهی ندارید. شاید کلوخ های چشم دار عامل این قتل عام بوده اند. شاید جناح دیگر حزب وحدت و یا اصلا چطور است که من در یکاولنگ قتل عام کرده باشم.

آقای خلیلی! گمان میکنم فرصت جبران اشتباهات گذشته را نداشته باشید اما فرصت اعتراف به آنها را همیشه دارید. باید قبل از هرکاری اجازه بدهید که وجدان تان هوای تازه تنفس کند. شاید از خواب برخیزد.

تا نامه را به پایان نبرده ام اجازه بدهید که فقط یک نکته دیگر را اضافه کنم. یاد تان هست که زمین هایی را از دولت کرزی در منطقه کمپنی در شهر کابل برای خانواده های شهدا گرفته بودید. این زمینها چند روز بعد توسط شرکت های خصوصی فروخته شد. به راستی که نه طمع شما سیری پذیر است و نه شما قادر هستید که بانک ها را پر کند.....)*

من به حیث یک مسلمان و یک هموطن تان از بابت جنایات آن جنایت گستران بی همه چیز و وحشی صفت و ددمنش و آن فرستادگان و گماشته گان آخذک های ایرانی، از ته دل از شما صمیمانه معذرت میخواهم. هموطنان شریف اهل هند ما در مبارزات ملی و میهنی افغانها در مقابل متجاوزین روس و گماشته گان خلقی - پرچی شان همواره دوشا دوش برادران مسلمان شان قرار داشته اند و این مایه افتخار همه افغانهاست.

پایان

* در یکاولنگ من قتل عام کرده ام - نوشته میر حسین مهدوی